



« مدرس در آئینه توصیف امام »

القاب برای او کوچک است...

است، جلوی قدرت رضاخان، آن قدرت شیطانی می ایستد، می ایستد تنها، با پیرمردی خودش می ایستد جلوی او را می گیرد و جلوی شوروی را که می خواست به ایران حمله کند، می گیرد. اینها، این خارجی ها هم از انسان می ترسند و لهذا دانشگاهی را می خواهند که نگذارند از آن انسان پیدا شود.^۲

□ □ □

آنها از مدرس می ترسیدند. مدرس یک انسان بود. یک نفری که نگذاشت پیش برود کارهای او (رضاخان) تا وقتی که کشتندش. یک نفری غلبه می کرد بر همه مجلس. یک نفری غلبه می کرد بر اهالی مجلس. آن وقت من بچه بودم، جوان

اتکا دارد. این روحانیت مستقل که اتکا ندارد به هیچ جا. این طلاب محترمی که با سی چهل تومان در ماه ساخته اند و زحمت می کشند، نمی ترسیم که طرفدار یک مملکتی و یک دولت دیگری باشند، اینها مستقلند در افکار خودشان. از اینها آدم در می آید. از اینها مدرس بیرون می آید. از اینها سید حسن مدرس در می آید.^۲

□ □ □

اسلام می خواهد انسان درست کند، می خواهد آدم درست کند. یک آدم اگر موافق تعلیم قرآن درست شود، یک وقت می بینید که یک مدرس از کار در می آید که مثل یک گروه

او (رضاخان) با مرحوم مدرس روزگاری گذرانده بود و تماس خصوصی داشت. (از این رو) فهمید که با هیچ چیز نمی توان او را قانع کرد، نه با تطمیع و نه با تهدید و نه منطقی صحیح داشت که او را قانع کند. (رضاخان) از او (مدرس) حال علمای دیگر را شنید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه های (شوم) ارباب های خود فهمید.^۱

□ □ □

شما خیال می کنید که روحانیت اسلام را می شود مثل روحانیت مسیح کرد. هیچ امکان ندارد. روحانیت شیعه مستقل است، اتکای به هیچ کس ندارد. بیائید بگوئید به کی



بودم و می‌رفتم مجلس برای تماشا. مجلس آن وقت تا مدرس نبود، مثل اینکه چیزی در آن نبود، مثل اینکه محتوا نداشت. با آن عباى نازک، قبای کرباسی وقتی وارد مجلس می‌شد، مجلس تازه مجلس می‌شد. طرح هائی که در مجلس داده می‌شد، آن را که مخالف شرع بود، مدرس مخالفت می‌کرد و مطلب را می‌ماساند.^۴

□ □ □

هیاهو و فریاد کردند که ما می‌خواهیم شما را به دروازه تمدن بزرگ برسانیم و واقع مطلب، دور کردن ملت بود از اصل تمدن تا چه برسد به تمدن بزرگ. همه را دور کردند از تمدن، از آتی که استقلال را درست می‌کند. استقلال فکری انسان را. تا انسان استقلال فکری نداشته باشد، نمی‌تواند یک فرد مفید باشد و اینها می‌خواستند فرد مفید پیدا نشود. اصلاً اینها از انسان می‌ترسیدند. اینها دیدند که در زمان رضاخان یک مدرس بود در مجلس که نگذاشت رضاخان در آن وقت جمهوری را درست کند. مدرس نگذاشت، ولو بر خلاف مصالح شد و اگر درست شده بود، بهتر بود، لکن آن وقت اینها نظر سوء داشتند.^۵

□ □ □

و من باز به آقایان عرض می‌کنم که توجه بکنید که مقام شما را نگیرد. ارزش انسانی انسان به مقام نیست. به این نیست که من نخست وزیرم، من رئیس جمهورم، من رئیس مجلسم، من وکیل مجلسم. اینها ارزش نیست. ارزش انسان به این است که توجه بکنند که چه باید بکنند در مقابل خدای تبارک و بندگان خدای تبارک و تعالی. چه تکلیفی دارد در مقابل خدا و در مقابل بندگان خدا که از خدا هستند. این ارزش است. مادامی که شما این ارزش را حفظ کنید، ارزش اسلامی و انسانی را حفظ کرده‌اید و اگر از این، انحراف حاصل بشود، شما هر مقامی پیدا کنید، در علم بشوید بالاترین علما، در زهد هم هر چه می‌شوید، بشوید، اما ارزش را از دست داده باشید، دیگر نه پیش خدا ارزش دارید و نه پیش خلق خدا. باید فکر این معنا باشید که خدمت کنید به کشور. انشاء الله که طولانی باقی می‌ماند اما خدمت بکنید به ملت که بعد از شما، مثل مرحوم رجائی که مردم این طور برایش به سر و سینه می‌زنند، شهادت عملی و فعلی بدهند بر اینکه شما خویشت تا خدای تبارک و تعالی در محضرش شما را قبول کند که آدمی بوده است که یک عده ای بر خوبی او شهادت می‌دهند و از رفتن او توی سرشان می‌زنند. این، شهادت فعلی است بر اینکه این آدم، مقبول است و خدای تبارک و تعالی، همین طور قبول می‌کند و اگر گناه هم داشته باشید، خدای تبارک و تعالی به همین می‌گذرد.

حق و ابطال باطل دریغ نمی‌کرد. در آن روزگار، در حقیقت حق حیات از ملت مظلوم ایران سلب شده بود و میدان تاخت و تاز قلدری هتاک در سطح کشور، باز و دست مزدوران پلیدش در سراسر ایران تا مرفق به خون عزیزان آزاده وطن، علماء اسلام و طبقات مختلف آغشته بود. این عالم ضعیف الجثه با جسمی نحیف و روحی بزرگ و شاداب از ایمان، صفا و حقیقت و زبانی چون شمشیر حیدر کرار روپارویشان ایستاد و فریاد کشید و حق را گفت و جنایات را آشکار کرد و مجال را بر رضاخان کذائی تنگ و روزگارشان را سیاه کرد و عاقبت جان طاهر خود را در راه اسلام عزیز و ملت شریف نثار کرد و به دست دژخیمان ستمشاهی در غربت به شهادت رسید و به اجداد طاهرینش پیوست.

در واقع شهید بزرگ ما مرحوم مدرس که القاب برای او کوتاه و کوچکند، ستاره درخشانی بود بر تارک کشوری که از ظلم جور رضاشاهی تاریک می‌نمود و تا کسی آن زمان را درک نکرده باشد، ارزش این شخصیت عالی‌مقام را نمی‌تواند درک کند. ملت ما مرهون خدمات و فداکاری‌های اوست و اینک که با سربلندی از بین ما رفته، بر ماست که ابعاد روحی و بینش سیاسی اعتقادی او را هر چه بهتر بشناسیم و بشناسانیم و با خدمت ناچیز خود، مزار شریف و دور افتاده او را تعمیر و احیاناً نماییم.^۷

بین می‌برد که میباید طمع کند چیزی از ایشان بخواهد. من بودم روزی که یک کسی چیزی نوشته بود. زمان قدرت رضاشاه، زمانی که آن وقت هنوز شاه نبود. آن وقت یک قلدر نفهمی بود که هیچ چیز را ابقا نمی‌کرد. یک کسی آمد گفت من یک چیزی نوشتم برای عدلیه، شما بدهید ببرند پیش حضرت اشرف (یک همچو تعبیرهایی) که ببینند. مرحوم مدرس گفت، «رضاخان اصلش نمی‌داند عدلیه را با الف می‌نویسند یا با ع». من بدهم او ببیند؟ نه اینکه اینها را در غیاب بگویند، در حضورشان هم می‌گفت. این جوری بود وضعیت. این چه بود؟ برای اینکه آراسته بود. وابسته‌ها و نفوس نبود. «اتخذ الله هویه» نبود. هواهای نفسانی خودش را اله خودش قرار نداده بود. خدا را اله خودش قرار داده بود. این برای مقام و برای جاه و برای وضعیت کذا نمی‌رفت عمل بکنند. او برای خدا عمل می‌کرد. کسی که برای خدا عمل می‌کند، وضع زندگی اش هم آن است. دیگر وضع از آن بدتر نمی‌شود برایش. برای چه دیگر چه بکنند؟ از هیچ کس هم نمی‌ترسید. وقتی رضاشاه ریخت به مجلس که قلدرهای اطرافش فریاد می‌کردند که زنده باد کذا و مرده باد کذا، مدرس رفت ایستاد و گفت، «مرده باد کذا، زنده باد خودم.» خوب شما حالا نمی‌دانید در مقابل رضاشاه ایستادن یعنی چه و او ایستاد. این برای این بود که از هواهای نفسانی آزاد بود، وارسته بود، وابسته نبود.^۶

□ □ □

در عصر شکوفائی انقلاب اسلامی، بزرگداشت مجاهدی عظیم الشان و متعهدی بی‌رومند و عالم بزرگواری که در دوران سیاه اختناق رضاخان می‌زیست، لازم می‌باشد؛ زیرا در زمانی که قلم‌ها شکسته و زبان‌ها بسته و گلوها فشرده بودند؛ او از اظهار

۱- کشف الاسرار، ص ۲۳
۲- صحیفه نور، جلد ۱، ص ۹۷
۳- همان، جلد ۶، ص ۲۳۱ - همان، جلد ۶، ص ۲۳۱
۴- همان، جلد ۷، ص ۶۳
۵- همان، جلد ۸، ص ۱۹۹
۶- همان جلد، صص ۱۶، ۲۶۸، ۲۶۹.
۷- ۱۸ شهریور ۶۳